

کهن نامه ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل نامه علمی - پژوهشی، سال دهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ۱۶۳-۱۸۴

شکرالله رومی و کتاب او بهجة التواریخ

احمد زلجیچ*

محمد سوری**

چکیده

کتاب بهجة التواریخ، نوشته شکرالله رومی، نخستین و مهم‌ترین تاریخ عمومی است که در سنت تاریخ‌نگاری عثمانی نگاشته شده است. یکی از نکات اهمیت این کتاب فارسی بودن آن است و این خود نشان می‌دهد که در آن عصر در محافل علمی و سلطنتی عثمانی فارسی حتی بیش از ترکی مورد توجه بوده است. البته این بدین معنی نیست که زبان ترکی در آن عصر زبانی ضعیف یا عقب‌افتاده تلقی شود. علت نگاشتن این کتاب به فارسی، علاوه بر رواج فارسی در آن سرزمین، به این دلیل بوده است که عثمانی‌ها خود را وارث سلجوقیان روم می‌دانستند و از آنجا که سنت نگارش به فارسی در میان سلجوقیان روم وجود داشت، عثمانیان نیز می‌خواستند همین سنت را ادامه دهند. البته پژوهش‌های امروزی نشان می‌دهد که توفیق عثمانیان به اندازه سلجوقیان نبوده است و روند و میزان و میدان این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری محدود بوده است. در این مقاله افزون بر معرفی کتاب و مؤلف، زمینه‌های تألیف این کتاب و میزان تأثیرگذاری آن و نیز محتوا و منابع کتاب را بررسی و تحلیل کرده‌ایم. هرچند این کتاب نگاهی تاریخی به رویدادهای جهان از خلقت آدم (ع) تا عصر مؤلف دارد، ولی وقتی در پایان کتاب نوبت به تاریخ عثمانیان می‌رسد در بسیاری جاها واقعیت را با افسانه و اغراق آمیخته است.

کلیدواژه‌ها: بهجة التواریخ، شکرالله رومی، سنت تاریخ‌نگاری عثمانی، زبان فارسی در دوره عثمانی، سلجوقیان روم

* عضو هیأت علمی دانشگاه ساریوو، بوسنی و هرزگوین (نویسنده مسئول)، ahmed.zildzic@ff.unsa.ba

** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، soori@isca.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۰

۱. بهجة التواریخ و سنت اولیه تاریخ‌نگاری عثمانی

دلایل متعددی وجود دارد که چرا سنت تاریخ‌نگاری عثمانی در اواخر سده دهم هجری به وجود آمد و رشد کرد، علیرغم این که عثمانی‌ها نخستین فتوحات خود را بسی پیشتر از آن، یعنی در نیمه نخست سده هشتم هجری، ثبت کرده بودند. عثمانی‌ها در آن دوره چندین شهر بیزانسی مهم هم‌چون بوسا را در سال ۷۲۶ ق و ازنیق را در سال ۷۳۱ ق که اهمیت نمادین بسیاری داشتند، یا به تعبیر امروزی دارای اهمیت استراتژیک و ژئوپولیتیک بودند، فتح کردند. از آن تاریخ تا حدود هفت دهه بعد هیچ اثر تاریخ‌نگارانه مهمی درباره عثمانی‌ها وجود ندارد. مهم‌ترین دلیل برای فقدان تاریخ‌نگاری این است که عثمانی‌ها از این خودآگاهی برخوردار نبودند که حکومت مهمی و بلکه امپراطوری بزرگی را تشکیل داده‌اند. حتی اگر فرض کنیم که در طول این هفت دهه این خودآگاهی تاریخی هم صورت گرفته بود، شکست سختی که تیمور لنگ (ف. ۸۰۷ ق) در نبرد آنکارا به سال ۸۰۴ ق بر سلطان بایزید اول (ف. ۸۰۵ ق) وارد کرد و شیرازه حکومت عثمانیان را از هم پاشید و دوران منازعه در میان پسران بایزید که بر اثر شکست پدرشان به مدت پانزده سال به طول انجامید، بدون تردید این خودآگاهی تاریخی را از بین برد. البته این حوادث متلاطم تاریخی و رویدادهایی که در سده نهم هجری اتفاق افتاد و مهم‌تر و برجسته‌تر از همه فتح قسطنطنیه به سال ۸۵۷ ق، این‌ها همه ضرورت شکل گرفتن تاریخ‌نگاری عثمانی و گفتن حکومتی عثمانی را به شدت مطرح کرده بود. از این جهت آثار تاریخی که به زبان فارسی نگاشته شده نقش مهمی را در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری عثمانی ایفا می‌کنند و در میان این آثار نخستین اثر از نظر تاریخی کتاب *بهجة التواریخ* است نوشته شکرالله رومی (ف. ۸۹۴). حتی اگر تکامل تاریخی زبان فارسی و روابط طولانی و ثمربخش آن را با عناصر نژاد ترک و زبان ترکی در طول تاریخ تا برآمدن عثمانی‌ها به کناری بگذاریم، باز هم گزینش زبان فارسی به عنوان میانجی برای نگارش آثار تاریخ‌نگارانه در دهه دهم هجری در منطقه آسیای صغیر کاملاً موجه و روشن به نظر می‌رسد (ریاحی ۱۳۶۹: ۱۶۰).^۱ علل چنین انتخابی را نیاستی در حقارت و ضعف ادبی واقعی یا توهمی زبان ترکی دانست،^۲ بلکه باید آن را در سنت تاریخ‌نگاری دوران اولیه عثمانی‌ها دانست که بر سنت‌های دوره سلجوقی و تیموری تکیه داشتند. عثمانی‌ها، در جستجو برای کسب مشروعیت برای حاکمیت بر جهان اسلام و یا حداقل سلطه بر بخشی از جهان اسلام در آناتولی و در مقابله با شاهزادگان سلسله‌های رقیب در آن منطقه، تلاش کردند تا موقعیت خویش را به عنوان تداوم طبیعی

دولت سلجوقی آسیای صغیر نشان بدهند؛ و در دولت سلجوقی سنت تاریخ‌نگاری اغلب ولی نه کاملاً بر اساس زبان فارسی بود. در این خصوص، ترکان عثمانی به عنوان غربی‌ترین شاخه از سنت‌های ترکی مغولی آسیای میانه، می‌بایست از طریق ریشه‌های اوغوزی خویش، می‌بایست خود را با تیموریان در شرق هم‌ارز و هم‌رتبه نشان دهند و بر این ادعا تأکید کنند که به طور انحصاری آن سنت و مشروعیت با آنها آغاز می‌شود و نهایتاً با این ادعای عدم مشروعیت، که به آنها بعد از فروپاشی دولت بایزید اول تحمیل شده بود، مقابله کنند. شکرالله رومی در کتاب خود در پایان باب دوازدهم و آغاز باب سیزدهم به هر دو هدف خود دست یافته است و این امر به نظر ما هدف و غرض اصلی مؤلف در نگارش این کتاب است که خود بارها به عنوان غرض و یا سبب تألیف کتاب تلویحاً بدان اشاره کرده است. شکرالله رومی در بخشی از متن، در کمتر از یک صفحه، موفق می‌شود تا به هر دو هدف خود (تداوم و انتقال حکومت) نایل شود. او این کار را با خلق روایتی شخصی از تاریخ انجام می‌دهد که بایستی گفت به عنوان شاهدهی بر هنر نویسنده ارزش نقل قول در اینجا را دارد:

از اولاد یافت بن نوح علیه السلام شخصی که اوغوز نام است از اولاد اغوز ارطغرل نام کسی که به پشت بیست و یکم به این اوغوز می‌رسد با آل سلجوق به مقدار سیصد و چهل مرد بعضی با اولاد و بعضی مجرد از پی سلجوقیان به روم عزیمت کرده است و قراجه طاغ را پسند کرده بیلامشی و قشلامشی می‌کرده‌اند به کفار آن ولایت به مدارا سر می‌برده‌اند. چون ارطغرل شنید که سلطان علاءالدین از قونیه به نیت غزا لشکر گرد کرد ارطغرل حشم خود کوچمال به آستانه سلطان برده و شرط بندگی نمود عزتی تمام یافته روزی چند ملازمت کرد سلطان علاءالدین در ولایت کفار ملاعین درآمد و چنانک بایستی کردند. ارطغرل بسی جلدی و کاردانی نمود بسیار غنیمت و اسیر به دست آورد. آن زمان کوتاهی و نواحی آن در دست کافر بود لشکر اهل اسلام بر قلعه قراجه حصار رسیدند و به حرب آغاز کردند. طرف جنوبی به ارطغرل تعیین شده بود کافر آن طرف عاجز شدند و صلح خواستند. سلطان راضی نمی‌شد. ناگاه خبر رسید که تاتار باز یاغی شد و عهد بشکست و ولایت اهل اسلام را غارت کردند و اهل و عیال مسلمانان اسیر کردند و هر آنچه لایق اهل اسلام نبود تاتار بدفعال بر مکر و حيله به اهل اسلام کردند. چون خبر به سمع سلطان رسید واجب دید که مسلمانان را از شر ظالم خلاص کند. در حال ارطغرل را حاضر کرد و خلعت پوشانید و دیگر لشکر داد و بر سر قلعه گماشت و خود به سوی تاتار شد. گویند که سلطان علاءالدین

در آن سفر از پوست خایه تاتار سایبانی فرمود کردند. سلطان به دفع شرّ ظالم مشغول شد و ارطغرل به قمع و قهر و قتل کافر جدّ نمود. باری تعالی عزّ اسمّه لشکر اسلام را مظفّر و منصور کرد. قلعه را و ولایت را چنانک بایستی خراب [۱۳۰] کردند و غنیمت‌های بی‌پایان حاصل کردند و ارطغرل از آنجا به سوی سوکوت روانه شد و ولایت سوکوت را هم فتح کرد. دو سال و سه ماه و چهار روز ارطغرل شمشیر زد و کافر را قهر کرد. ناگاه تقدیر ربّانی رسید فوت شد. نودوسه ساله بود. به سلطان علاءالدین خیر وفات ارطغرل رسید. بفرمود که به عثمان بن ارطغرل یرلیغ نوشتند و توغ و نقاره و شمشیری و خلعت فرستاد و عثمان را به غزا مخصوص کرد (شکرالله رومی، *بہجۃ التواریخ*، برگ ۱۲۹ب-۱۳۰ا)

تمامی عناصر مهم هدف دوگانه مؤلف و کتابش در عباراتی که نقل کردیم منعکس است. ریشه اوغوزی خاندان عثمانی به ارطغرل می‌رسد و نه به سلیمان شاه که مؤلفان دیگر ذکر کرده‌اند. این موضوع نقش محوری داشته و ارطغرل نقش رهبر و راهنما را بر عهده دارد، هر چند متن از او هم‌چون شخصی بسیار فروتن و انسانی معمولی یاد می‌کند. طرح مسأله مهاجرت از آسیای میانه برای خواننده چنین تداعی می‌کند که حرکت سلجوقی‌ها و حرکت عثمانی‌ها از آسیای میانه به سوی آسیای صغیر پدیده‌ای یکسان و مشابه است، هر چند از استقرار سلجوقیان روم تا زمانی که مؤلف در اثر خود بدان استناد می‌کند، دو قرن گذشته است.^۲ روابط نزدیک ارطغرل و علاءالدین کیقباد^۱ و همکاری تنگاتنگ آن دو چنان تصویر می‌شود که گویی این دو نفر در یک زمان شاهد حوادث تاریخی بودند و مانند دو برادر دوش‌به‌دوش هم به اهداف مشترکی می‌اندیشیدند و کیقباد فرماندهی نظامی و دیوانسالاری حکومت را در شرایطی که خطر مغول از سمت شرق وجود داشت، به ارطغرل تفویض کرده است. در نهایت انتقال نشان‌های حکومتی (یرلیغ^۳ و توغ و نقاره و شمشیری و خلعت) به عثمان پسر ارطغرل پس از مرگ ارطغرل و انتخاب او برای «جهاد در راه خدا»^۱ با کفّار این تصویر را کامل می‌کند. تعجبی نیست که بعد از این اوضاع و احوال بر وفق مراد عثمانی‌ها در جریان بود: بعد از مرگ علاءالدین کیقباد^۲ اکثر لشکر مسلمانان بسوی عثمان غازی شدند بعضی لشکر را بر برسه فرستاد گسیل کرد.» (برگ ۱۳۰ا) در ادامه در میان حاکمان عثمانی، امیر اورجان نخستین مراکز بیزنسی را تصرف و آن را بر مبنای معماری اسلامی بنا کرد. مؤلف بر این نکته تأکید خاص دارد که روند استقرار خاندان عثمانی تا زمان سلطان بایزید اول معروف به یلدیرم به

پایان رسید و او دو عنصر بنیادی استقلال سیاسی را در چهارچوب فلسفه سیاسی اسلامی - یعنی خواندن خطبه نماز جمعه و ضرب سکه به نام وی - را تثبیت کرد («و خطبه و سکه به نام خود کرد» برگ ۱۳۲ب). از نخستین نشانه‌های استقلال سیاسی و نظامی که از ضرورت خطر تاریخی حمله مغول ایجاد شد و توجه علاءالدین را به ارطغرل برانگیخت، که وی برادر نظامی اش یعنی ارطغرل را گذاشت تا نسبت به کافران موضع بگیرد و بدینسان دایره و روند بنیانگذاری حکومت مستقل را کامل کند. مطالب باب‌های دوازدهم و سیزدهم کتاب به روشنی نشان از آن دارند که حکومت خاندان عثمان نه فقط تنها تداوم طبیعی و مشروع سلجوقیان روم است، بلکه این مأموریت تاریخی را به عهده دارد که بلکه آخرین حلقه از خلافت اسلامی باشد که از دوران صدر اسلام وجود داشته است. شکرالله رومی در باب دوازدهم کتاب خود به این موضوع پرداخته است و در جملاتی اندک به نتایجی رسیده است که کم‌تر نویسنده‌ای می‌تواند در مجالی به این اندکی به چنین نتایج بزرگی برسد.

از سوی دیگر، این هدف و غرض نویسنده مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را برای کتاب به ارمغان آورده است که باعث شده است که از محتوای وقایع‌نگارانه خود بیرون برود. به نظر می‌رسد شکرالله رومی علاقه‌ای به حوادث واقعی تاریخی ندارد. حتی در مواردی که او خود شاهد وقایع تاریخی بوده است، به جای پرداختن به این وقایع، به افسانه‌هایی درباره اصل و نسب امیران عثمانی و حکایت‌هایی از شجاعت ایشان در میدان نبرد پرداخته است؛ گویی کتابی در مناقب و طبقات اولیا می‌نویسد. رویدادهای مهم تاریخی مربوط به دوره شکل‌گیری امپراطوری عثمانی یا به کلی حذف شده‌اند و یا به جای آن‌ها قطاری از مطالب ظاهراً بی‌ربط ردیف شده است. از این رو، بهجة التوارینخ علیرغم عنوانش، بیشتر به مدیحه‌سرایی و پریشان‌گویی و تاریخ نجات شباهت دارد و نه وقایع‌نگاری اصیل تاریخی. گرایش‌ها و تمایلات مؤلف و اثر آن‌ها در بهجة التوارینخ باعث شده است که این کتاب مورد پسند قرار گیرد و دست‌به‌دست بچرخد. شمار بالای نسخه‌های خطی کتاب در کتابخانه‌های خطی دنیا نشان از همین مسأله دارد. کتابت‌ها و استنساخ‌های متأخر نشان می‌دهد که محبوبیت این نوع وقایع‌نگاری در دوره‌های مختلف وجود داشته است. در خصوص نسخه خطی موجود در انستیتوی بوشنیاک در ساریوو، که مورد استفاده نگارندگان بوده است، همین مطلب صادق است. هر چند اطلاعات موثقی درباره زمان و محل استنساخ این نسخه وجود ندارد، بر اساس نوع کاغذ و نحوه خط و تجلید می‌توان

چنین حدس زد که این نسخه نسبتاً متأخر، در قرن هیجدهم یا نوزدهم میلادی استنساخ شده باشد.

۲. درباره مؤلف

بازسازی زندگینامه شکرالله رومی مورخ به دلیل اتفاقی شایع دشوار است. توضیح آن که در محدوده زندگی مؤلف سه نویسنده عثمانی با نام و نشان‌های متفاوت و البته شغل تقریباً مشابه می‌زیستند که نام پدر هر سه نفر احمد بود. با توجه به این که در منابع موجود به نام پدر احمد و جد او اشاره نشده است و نشانه دیگری برای جدا کردن هویت این سه نویسنده وجود ندارد، نگارش زندگینامه شکرالله رومی برای نویسندگان کهن و پژوهشگران امروزی با نوعی ابهام مواجه شده است. بدون تردید، مطمئن‌ترین اطلاعات درباره نویسنده *بهجة التواریخ* را می‌توانیم از کتاب وی به دست بیاوریم. مؤلف به‌صراحت نام خود را «شکرالله فرزند شهاب الدین احمد فرزند زین‌الدین زکی» ثبت کرده است. این را به‌یقین می‌دانیم که شکرالله از فرزندان علما بوده است و با وسواسی که نسبت به اعداد و ارقام و ثبت آن‌ها در سرتاسر متن کتاب داشته است - و باید از این بابت از او سپاسگزار بود - می‌توانیم حدس بزنیم که تاریخ تولد او سال ۷۹۰ ق یا حوالی آن بدانیم. البته در خصوص تاریخ درگذشت شکرالله این اندازه خوش‌اقبال نیستیم. از انجامه کتابی با عنوان *جامع الدعوات* به دست می‌آید که او در سال ۸۶۸ ق زنده بوده است. شکرالله خود در اواخر *بهجة التواریخ* قید کرده است که قصد دارد کتابی جداگانه به نام سلطان محمد فاتح (ف). ۸۸۶ ق) بنویسد؛ کتابی که تألیف آن آغاز شده است ولی به دست ما نرسیده است. شکرالله در همین قسمت نکته‌های مهمی را در خصوص زندگی خود آورده است:

این بنده بی‌نوا و عمرتلف‌کرده در پی هوس و هوا را توفیق رفیق گرداند که تواریخ و مناقب این شهریار [۱۱۳۷] جهانگیر و شاهنشاه دلیر بر سایه ملک یزدان دوده آل عثمان سلطان محمد خان را خلد الله مملکتی در جلدی دیگر با نوک قلم ما سال خصاص بر بیاض آردلای زیرا که این چنین پادشاه را به تبعیت یاد آوردن از افراط بی‌ادبی و غایت نادانی است؛ زیرا که ملوک ماضیه که بعضی را ملک و بعضی را کی و بعضی را اشغانیان و بعضی را خلفا خوانند چندی را به عدل در یاد آورده‌اند، اما از لباس ایمان محروم و بعضی اهل اسلام‌اند اما در عدل تکاسل می‌کرده‌اند اما این پادشاه دشمن‌شکن دوست‌نواز به خلعت ایمان آراسته و با پیرایه عدل پیراسته است. این ضعیف هواخواه

بی‌ریا روا ندید که این چنین پادشاه را در سلک ایشان کشد اگرچه عمر این دعاگوی مخلص از هفتاد گذشته و زندگانی خود را به مثابه مرگ دانسته است اما چون از بیست و دو سالگی تا به این زمان که پنجاه و یک سال است به خصوصیت دعا و هواخواهی آل عثمان گذرانیده بعنایه الملك الرحمان سلطان محمد بن مراد خان اقدام نمود بر آن امید که بعد از وفات این فقیر دعاگویی چند در پی همدیگر به نوک قلم آرند و اگر در نوشته این قلیل البضاعه خطا و خلل ظاهر گردد به ذیل عفو پوشند و هرآنچه قابل صلاح است به اصلاح کوشند.

بنابراین از خامه شکرالله چند نکته مهم را می‌دانیم: او در هنگام پایان نگارش بهجة التوارینخ، در سال ۸۶۳ ق، هفتاد و سه سال داشته و در سن بیست و سه سالگی به خدمت دستگاه عثمانی درآمد و بیش از نیم‌سده به خدمت اشتغال داشته است. در پیگیری وقایع زندگی مؤلف، به روشنی می‌بینیم که وی در سال ۸۱۱ ق به خدمت عثمانیان درآمد است، یعنی در دوران فترتی که پسران سلطان بایزید اول (محمد، موسی، سلیمان، عیسی) در رقابت برای کسب قدرت بودند.

بگذارید کمی وضعیت را پیچیده‌تر کنیم: شکرالله نامی فرزند احمد برای عیسی چلبی رساله‌ای درباره موسیقی نوشته است،^۸ ولی مشخص نیست این کدام شکرالله است. آتسیز در مقدمه ترکی خود بر ترجمه بخش سیزدهم فرضیات متعددی را بررسی کرده است و احتمال داده است که امکان دارد نویسنده رساله موسیقی شکرالله خودمان باشد. اول از همه آن که عیسی چلبی بر اساس روایات مختلف در سال ۸۰۴ ق یا ۸۰۷ ق به قتل رسیده است. این فرض مشکل کوچکی برای شکرالله ما درست می‌کند، ولی چه بسا شکرالله آن رساله را برای وی قبل از ورود به خدمت عثمانیان نوشته باشد و با این فرض مشکل حل می‌شود. مشکل بزرگتر آن است شکرالله در آن موقع فقط هفده سال سن داشته است. از سوی دیگر، شکرالله در آن رساله به وضوح سلیمان چلبی، مخالف و مدعی تخت و تاج عثمانی، را مدح و ثنا گفته است. آتسیز به جای نتیجه‌گیری منطقی مبنی بر این که این شکرالله شکرالله دیگری است، نتیجه می‌گیرد که رساله موسیقی به عیسی چلبی تقدیم نشده، بلکه به محمد یا سلیمان تقدیم شده است.^۹

آتسیز از این فرض که رساله را شکرالله مورخ نوشته باشد، دست برنمی‌دارد؛ زیرا در فهرست آثار شکرالله رساله موسیقی در رأس این آثار قرار دارد.^{۱۰} افزون بر این، آتسیز اطلاعات جالبی درباره خانواده شکرالله ذکر کرده است، هر چند مطمئن نیستیم این

اطلاعات درباره شکرالله مورخ باشد. او می‌گوید که شکرالله در آماسیا در خاندانی معتبر و ترک به نام سالور به دنیا آمد و نام پدر پدربزرگش توغان بود و نام پدربزرگش دیویریکلی آورن.^{۱۱} ولی احتمال دارد که شکرالله - در کنار ادريس بدلیسی مؤلف هشت بهشت و برخلاف تنی چند از مؤلفان دیگری مانند مُعلی و کاشفی که آثار تاریخی‌شان را در حوزه پادشاهی عثمانی در نیمه دوم سده نهم به زبان فارسی نوشتند - شکرالله مورخ از آناتولی برخاسته و به احتمال قوی دارای اصل ترکی بوده و زبان مادری او فارسی نبوده است.^{۱۲}

بالاترین جایگاه شغلی او در دستگاه عثمانی از نظر زمانی با دوره حکومت سلطان مراد دوم (ف. ۸۵۴ق) انطباق دارد، هر چند تصویر روشنی از وظایف و مسئولیت‌های وی نداریم. معروف است که او سفیر سلطان در دو مأموریت دیپلماتیکی بوده است که خود در *بهجة التواریخ* بدان اشاره دارد. این مساله نشانگر جایگاه رفیع او در دستگاه اداری عثمانی و نشانگر اعتماد سلطان به وی است. وی نخست در سال ۸۳۹ق به قونیه اعزام شد تا از طرف سلطان عثمانی با فرمان‌اوغلو ابراهیم (ف. ۸۶۸ق) قرارداد صلح منعقد کند و سپس در سال ۸۵۲ق به دنبال پیروزی عثمانی‌ها بر کوزوو،^{۱۳} در همان سال فتح‌نامه سلطان را برای جهانشاه قراقویونلو (ف. ۸۷۲ق) برد. جهانشاه حاکم بااقتدار خاندان قراقویونلو بود که در دوره او این سلسله به اوج وسعت جغرافیایی و قدرت سیاسی و نظامی خود رسید. ماهیت دو مأموریت دیپلماتیک شکرالله کاملاً متفاوت بود. پیش از این که به قونیه برای گفتگو درباره صلح با فرمانروای سلسله قرمانیان اعزام شود، عثمانی‌ها در سال ۸۴۰ق قلمرو غربی شاهزادگان قرمان و آیشهر و آقشهر را فتح کردند. بنابراین، مأموریت شکرالله این بود که از طریق گفت‌وگوهای صلح و عقد توافق، از تداوم دشمنی‌ها جلوگیری کند و وضعیت موجود را حفظ کند. از سوی دیگر، در مأموریت برای جهانشاه هدف این بود که در صورت امکان ائتلافی بین عثمانی‌ها و قراقویونلوهای ترکمان علیه تیموریان، دشمن مشترک‌شان، منعقد شود. مأموریت حساس دیپلماتیک موجب پیروزی عثمانی‌ها در غرب و قراقویونلوها در شرق یعنی پیروزی بر خاندان رقیب یعنی آق‌قویونلوها و فتح سرزمین‌های آن‌ها تا بغداد می‌گشت. بر این اساس، برای نبردهای پیروزآور علیه دشمنان بایستی دوستی جدید حفظ می‌شد. درباره مأموریت دوم دو شاهد وجود دارد: نخست، خود شکرالله درباره سفرش به دربار جهانشاه می‌نویسد که در این سفر نوشته‌ای را به زبان مغولی دید و بر اساس آن بعداً درباره شجرنامه عثمانی‌ها مطالبی نوشت و در کتاب *بهجة التواریخ* درج کرد.^{۱۴} از سوی دیگر، در مجموعه مشهور منشآت که توسط فریدون بیگ گردآوری شده

است، نسخه‌ای از فتح‌نامه عثمانی و پاسخ جهان‌شاه مندرج شده است که در آن فریدون بیگ سفیر عثمانی یعنی شکرالله را به شیوه خطابه‌های شرقی بسیار می‌ستاید. حاکم قراقویونلو در انتهای پاسخ خود شکرالله را چنین توصیف کرده است:

به رسالت جناب فضیلت‌شعار مولای اعظم افضل العلماء فی العالم افتخار الموالی العظام جامع المنقول و المعقول حاوی الفروع و الاصول جمال الملة و الدین المولی شکر الله شکر الله مساعیه الجمیلة که در فضیلت و کمال عظیم‌المثال و در فصاحت و بلاغت آیتی و در فصول و ابواب رسالت صاحب روایتی به ابلغ عبارات و افصح مقالات ادای امانت رسالت فرمود و احوال سلطنت آن حضرت به دلخواه ارباب و داد به وجهی معروض داشت که از اطراف و اکناف مجلس آوازه تعریف و تحسین و از چهار زوایا صدای صدآفرین برآمد (منشآت فریدون، ج ۱، ص ۱۷۵).

عبارت بالا به‌خوبی مهارت و هنرمندی دیپلماتیک شکرالله را نشان می‌دهد، ولی از القابی که نثارش کرده‌اند برمی‌آید که شکرالله در علوم دینی نیز دستی داشته است. وابستگی شکرالله به طبقه علمای دینی تأثیر خود را بر کتاب بهجة التوارینخ او گذاشته است. شکرالله در این کتاب توجه خاصی به خلفا و سلسله‌های پیشین اسلامی و به‌ویژه عثمانی‌ها نشان داده است. بدین صورت، مؤلف با نوشتن زندگینامه برخی از حاکمان و ذکر جزئیات مربوط به آن‌ها، فضایل آن‌ها را یاد کرده و از دین‌داری‌شان و بنای مساجد و مدارس و ایجاد مراکزی برای مراقبت از اعضای فقیر طبقه علما و اهدای جوایز بزرگ برای برخی از علما به خاطر نوشتن آثارشان یاد کرده است. در این خصوص، یکی از نمونه‌های بسیار جالب سخنان شکرالله در ابتدای کتاب خودش، بهجة التوارینخ، است. شکرالله در زمان نگارش این کتاب در فراغتی کامل در شهر بوسا به سر می‌برد و در وصف سلطان محمد فاتح بیان می‌کند:

چون در ایام دولت حضرت سلطان الاسلام و المسلمین، ناصر الغزاة و المجاهدین، قاتل الکفره و المتمردین، معین اولیاء الله، قاهر اعداء الله، السلطان بن السلطان محمد بن المرحوم المغفور له السلطان مراد خان، من آل عثمان، خلد الله مملکت، و ابد دولته و اید شوکت، و نصر اولیائه، و قهر اعدائه، علمای اهل اسلام رعایت تمام، و اعتبار ما لا کلام، یافته فارغ‌بال و مرفه‌الحال گشته، و هر یکی با حضور دل گوشه اختیار کرده، به عبادت باری تعالی تبارک اسمہ قیام نموده، و به دوام دولت و روزافزونی حضرت سلطنت شکوه استدعا می‌کردند.

چنین رفاه و توجهی نتیجه آرامشی است که از آن تفکرات زاده می‌شوند و مؤلف این آرامش را در کار نویسندگی حس کرده و بدان امید نگارش *بهجة التواریخ* را آغاز کرده تا وضعیت مالی خودش را بهبود بخشد و نظر مثبت حامیان مالی را به خود جلب کند. در این باره در ادامه بی‌پرده چنین می‌نویسد:

این کمینه را اگرچه آن قدر نبود که به فریاد خاطر عاطر آیدی اما بر منوال «و للارض من كأس الكرام نصیب»، مگر حضرت کشورگشایی دین‌پروری از حال دعاگوی مخلص معلوم گردانند که عمر از عشر دفاق گذشته و از ضعف پیری حواس بی‌لذت گشته و از ملازمت حضرت عتبه بزرگواری که قبله ارباب حاجات است بازمانده وظیفه به قدر کفایت که مستلزم قناعت است به طرق انعام و ادرار درباره این دولتخواه تعیین فرمود که یوماً فیوماً [۱۵] می‌رساند و این هواخواه بی‌ریا هم در دار السلطنه پُرسا بهشت‌آباد سر در جیب فراغت گشتند و گوشه اختیار کرده.

۳. منابع بهجة التواریخ

محدوده علایق مؤلف و سطح علمی وی را در سطح منابعی که مولف در حین نگارش *بهجة التواریخ* از آنها استفاده کرده است، می‌توان دید. وی به برخی از این منابع در ابتدای کتاب اشاره کرده است. هدف اصلی از نگارش چنین آثاری در آن زمان و در اوضاع احوال حاکمیت عثمانی‌ها این بود که نویسنده مراتب خدمت‌گزاری و هنر و ذوق و دانش و معرفت خود را به حاکمان و سایر طبقات بالای حکومتی نشان بدهد، و در مقابل حمایت آنان را به سوی خود جلب کند. در خصوص کتاب ما، شکرالله به دنبال جلب توجه دیگران به خود و بهبود وضعیت مالی و جایگاه اجتماعی خود، آن هم در دوره پیری و از کارافتادگی و تقاعد، است و همانطور که دیدیم این مسأله را در ابتدای کتاب بی‌پرده مطرح کرده است.^{۱۰}

مؤلف در هنگام نگارش *بهجة التواریخ* از سیزده گونه منبع استفاده کرده است؛ پیش و بیش از همه از مجموعه متون اسلامی شامل تفسیر قرآن^{۱۱} و فقه^{۱۲} و صحاح سته و کتاب‌های مربوط به سیره رسول خدا و قصص پیامبران پیشین و تذکره‌های مربوط به صحابه و تابعان و زندگی‌نامه‌های علما و عرفای اسلامی.

دومین مجموعه از منابع *بهجة التواریخ* اختصاص دارد به تاریخ ایران باستان (از سلسله اسطوره‌ای کیانی تا دوران‌های بعد مانند سلسله اشکانی و ساسانی) و تاریخ دوره اولیه

اسلامی از زمان خلفای راشدین و سلسله‌های بزرگ مسلمان مانند امویان و عباسیان و تاریخ سلسله‌هایی هم‌چون فاطمیان و سلجوقیان.^{۱۸} جالب است که برای دوره عثمانی، مؤلف از هیچ منبعی یاد نکرده است، هر چند در پژوهش‌های معاصر برخی شباهت‌ها میان سخنان شکرالله در باب سیزدهم کتابش با فصل مربوط به عثمانیان در کتاب *اسکندرنامه* نوشته احمدی (ف. ۸۱۵)، مشاهده می‌شود.^{۱۹}

بخش دیگر منابع این کتاب مربوط است به آثار مربوط به فلسفه و نجوم و جغرافیا و کیهان‌شناسی و ریاضیات و علوم طبیعی و طب که مؤلف از این آثار هیچ منبعی را نام نبرده است، به جز در خصوص جغرافیا که شکرالله از سه منبع یاد کرده است: کتاب *صور الأقالیم* و کتاب *الممالک* و کتاب *المسالك*. در خصوص کتاب اول، باید خاطر نشان کنیم که شکرالله در جای دیگری از کتاب (برگ ۵ب) از کتابی به نام *أصول الأقالیم* نام برده است. برای ما روشن نیست که آیا این کتاب همان *صور الأقالیم* است یا کتابی دیگر. هم‌چنین مؤلف در جای‌جای کتاب از منابعی نام برده است، برای نمونه *سیر الملوک* (برگ ۲۵ب)، که در فهرست آغازین ذکری از آن‌ها به میان نیامده است.

خطوط کلی رویکرد و شیوه استفاده شکرالله از این منابع را می‌توان به روشنی ترسیم کرد. نیت مؤلف این بوده است که متنی ساده و همه‌فهم ارائه کند تا خواننده با عناصر مهم هر سیزده «علم» آشنا شود. او بر این باور است که این علوم در روایت وی به چنان وحدتی رسیده‌اند که نیاز خواننده را برای جست‌وجو و دستیابی به منابع و آثار دیگر برطرف می‌کنند. همه چیز اندیشیده شده تا در یک جا گرد آید و بهجة التوارینخ در واقع خلاصه موجزی در حد نهایت با تأکید ویژه بر جزئیاتی است که نباید از قلم بیفتد.^{۲۰} به معنای دقیق کلمه، بایستی بهجة التوارینخ را راهنمایی مستقل و کامل برای همه علوم دانست که مؤلف خواسته است در طیفی وسیع تحت عنوان *توارینخ* بدان پردازد.

علاوه بر نیت مشخص مؤلف که درباره آن سخن گفتیم، شکرالله برای مشروعیت بخشیدن به خاندان عثمانی و برای نمایش میزان هنرمندی و دانش خود، به دو هدف برای تألیف بهجة التوارینخ اشاره کرده است. او در این باره می‌گوید:

چون این مختصر صغیرالحجم را در سلک قبول کشند و منظور نظر رضا گردانند هر آنچه متقدمان در توارینخ ثبت کرده دریابند و فایده‌های چند دیگر که به توارینخ تعلق ندارد به ایشان حاصل گردد و عروس عصمت‌آباد خاطر مبارک ایشان بر منصفه تفریح جلوه دهد، زیرا که این علم شامل بر دو فایده است: (۱) آنکه علم دین و تفسیر کلام

ربّ العالمین که مایهٔ سعادت دو جهانی است از این علم معلوم است، زیرا که آفریدگار عزّ اَسْمه احوال که در جهان شده است در محکم تنزیل به سید کاینات علیه السلام فرستاده است. (۲) آنکه هر که در اخبار سلف نیکو تأمل کند بداند که پیشینیان چه تحمّل مشقّت‌ها کرده‌اند تا کار جهان و جهانیان راست کرده‌اند و از حرکتی که سبب زوال ملک و مُلک بوده اجتناب کرده و احتراز واجب داشته‌اند و بدان معاش که موجب ثبات دولت است اقدام جایز شمرده.

خواننده با عمل به دستورالعمل‌های وی شادی دو جهان را به دست خواهد آورد، زیرا با مطالعه متن *بَهجَة التواریخ* - به عنوان تفسیری از عظمت پروردگار متعال و حقیقت اسلام به آن رستگاری در جهان باقی دست می‌یابد. در کنار آن، خواننده هم‌چنین با آگاهی از اوضاع و احوال پیشینیان، این پیام عبرت‌آموز را کسب می‌کند که با رابطه مناسب با حکومت و نهادهای آن، آرامش و خیر این جهانی نصیب خواهد شد. شکرالله بر این باور است که برای به دست آوردن این هدف، راهی بهتر از تاریخ و مطالعه سرگذشت نسل‌های پیشین نیست؛ و این خود سفارش اکید قرآن کریم است. شکرالله درباره اهمیت دانش تاریخ و وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف، در اوایل کتاب خود (برگ ۱۶) چنین گفته است:

پس ما لا کلام که فواید دینی و دنیایی از این علم به حصول پیوندد. علمای سلف و حکمای قِدَم گفته‌اند که ادراک علم یقین و معرفت عقل معاش و رعایت مصالح مملکت را بهتر از علم تواریخ نیست و بعد از ادای فرایض روزگار به مطالعه اخبار و آثار انبیا علیهم السلام و ذکر حکما و ملوک ماضیه مصروف داشته‌اند.

مؤلف با همین امید کتاب خود را به خوانندگان عرضه کرده است.

۴. محتوای بهجَة التواریخ

متن *بَهجَة التواریخ*، بعد از مقدمهٔ متعارف که در آن مؤلف برخی از منابع و عناوین باب‌ها را ذکر کرده است، با فهرستی از اسامی حاکمان سلسله‌هایی مزین می‌شود که مؤلف در باب‌های بعدی به آن‌ها خواهد پرداخت. در اینجا نام حاکمان ایران باستان و امویان و عباسیان و علویان (فاطمیان) و سلجوقیان و عثمانیان آمده است.

در ادامه شکرالله چهار روایت در باره تاریخ و زمان می آورد که از عصر حضرت آدم، نخستین انسان و نخستین پیامبر در زمین، تا عصر پیامبر اسلام را شامل می شود. نخستین روایت روایت ایرانی است و در واقع روایت موبدان زردشتی که مطابق آن از زمان آفرینش جهان تا زمان حضرت محمد (ص) شش هزار و صد و دو سال می گذرد. دومین روایت روایت یهود، یا به تعبیر مؤلف بنی اسرائیل، است. مطابق این روایت، که به نظر شکرالله ریشه در تورات دارد، از آفرینش جهان تا ظهور آخرین پیامبر چهار هزار و دو سیست و چهل سال می گذرد. سومین روایت روایت مسیحی است که بر اساس عهد جدید (انجیل) از آفرینش جهان تا کنون چهار هزار و دو سیست و هفتاد و دو سال می گذرد. و نهایتاً روایت اسلامی که بنا بر گفته عبدالله بن عباس (ف. ۶۹ ق) از آفرینش جهان تا ظهور پیامبر (ص) شش هزار و هفتاد و چهار سال گذشته است. مؤلف این دوره را تقسیم می کند میان همه پیامبران پیشین تا حضرت محمد (ص) و از زمان حضرت محمد (ص) تا زمان نگارش بهجة التواریخ به سال ۸۴۶ ق، یعنی هشتمین سال فرمانروایی سلطان عثمانی محمد خان (ف. ۸۸۶ ق). جالب این است که به نظر مؤلف زمان زیادی از عمر جهان باقی نمانده است. وی با اشاره به سخن یوذا سلف (= بودا) «فیلسوف هندی»، پیش بینی می کند که قیامت پنجاه و شش سال بعد از نگارش بهجة التواریخ یعنی سال ۹۰۲ ق به وقوع خواهد پیوست (برگ ۱۴). معلوم نیست چرا مؤلف عثمانی از نیمه قرن نهم هجری در خصوص پایان جهان به منابع غیر اسلامی ارجاع می دهد، در حالی که درباره این موضوع در منابع اسلامی احادیث فراوانی وجود دارد. تنها توضیح ممکن این است که چنین رویکردی به منزله تأیید دوباره پیش بینی مؤلف است که در روایت های اسلامی به آن اشاره ای نشده است. می توان حدس زد که مهم ترین رخداد نیمه سده نهم هجری، یعنی فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح به سال ۸۵۷ ق و دلالت های آخرت باورانه آن، دلیلی بود بر این که در پایان سده نهم هجری انتظار آن می رفت که جهان به پایان خود برسد. ولی خوب پایان جهان محقق نشد و بار آن به دوش سده بعدی یعنی سده دهم هجری افتاد که با محاسبات ریاضی دقیقاً پایان هزاره نخست اسلامی بود و از حال و هوای بهتری برای پایان جهان بودن برخوردار بود. با توجه به این نوع برداشت از هزاره، ادبیات ویژه هزاره شناسی دوران عثمانی در سده دهم هجری شکل گرفت، به ویژه در نیمه نخست این سده که با حکمرانی سلطان سلیم (ف. ۹۲۶ ق) و سلطان سلیمان قانونی (ف. ۹۷۴ ق) مقارن است. همه

پژوهشگران تاریخ عثمانی اتفاق نظر دارند که این عصر نقطه عطفی در توسعه حکومت عثمانی بود.

عنوان نخستین باب *بِهَجَّةِ التَّوَارِيخِ* چنین است: «باب اول اندر بیان آفرینش جهان و جهانیان از دو گفتار: اول از گفتار اهل تفسیر و احادیث و فقها، دوم از گفتار حکما مبنی بر چهارده فصل و دوازده مقالات.» این باب طولانی‌ترین باب کتاب و در نسخه خطی ما بیست و چهار برگ را اشغال کرده است. مؤلف این باب را در قالب دو گفتار طراحی کرده است: گفتار نخست در چارچوب سخنان اهل تفسیر و احادیث و فقها که به عنوان بخشی از عقاید ضروری و تردیدناپذیر هر مسلمانی است؛ و گفتار دوم همین موضوع را از دیدگاه حکیمان و فیلسوفان بررسی کرده است. با توجه به طولانی بودن این باب و تبویب آن به چهارده فصل و دوازده مقاله و انجامه‌مانند پایان باب (این است صفت ظهور و خلقت آدم بعضی به طریق منقول و بعضی به سبیل معقول این است بیان تواریخ جهان و جهانیان علی الاجمال و الله اعلم)، می‌توان احتمال داد که شکرالله این باب را نخست جداگانه نوشته بوده و بعداً در هنگام تدوین *بِهَجَّةِ التَّوَارِيخِ* آن را به عنوان باب اول در کتابش گنجانده باشد. از نظر محتوا، باب اول *بِهَجَّةِ التَّوَارِيخِ* همه ویژگی‌های جهان‌نماها (تاریخ جهان) را دارد.^{۳۱} در این باب مؤلف درباره نخستین آفریدگان، آفرینش عقل و نفس، آفرینش افلاک، عناصر طبیعی چهارگانه و رابطه متضاد میان این عناصر که پایه و اساس جهان مادی است سخن گفته است. سپس مؤلف به بیان آفرینش نخستین انسان و پیامبر، حضرت آدم (ع)، و آدمی‌زادگان پرداخته و در ادامه، بر اساس سطح دانش آن روزگار و اوضاع و احوال آن عصر، وارد بحث‌های مربوط به اعضای بدن و وظایف هر یک (آناتومی) و کارکرد و پیچیدگی اندام انسانی و مسائل طبی شده است.

بعد از آن، فصل مربوط به جغرافیا آغاز می‌شود. در اینجا شکرالله تصویری از شرایط ربع مسکون به نمایش می‌گذارد. او هفت دریا و هفت اقلیم مختلف را توصیف کرده و مرزهای میان این دریاها و اقلیم و مناطق بزرگ مسکونی داخل آن‌ها را توصیف می‌کند. با توجه به باور مؤلف که شرایط زندگی ساکنان زمین بر شخصیت انسانی تأثیرگذار است، او در چندین فصل بعدی از فصل‌های باب اول توصیفی از مردمان ساکن اقلیم جغرافیایی مختلف را ارائه می‌دهد. در این فصل‌ها با قسمت‌های مجزا درباره چین و مردمان آن، ویژگی‌های خاص ترک‌ها و اقوام و ایلاتشان، ساکنان روم و هند و عرب‌ها و مردمان حبشه مواجه هستیم. مؤلف آخرین سخنان خودش را در این باب به توصیف مردمانی اختصاص

داده است که، به سبب دوری از مراکز انسانی، خلق و خوبی یافته‌اند که کم‌ترین شباهت را با خلق و خوی انسانی دارد. برخلاف بسیاری از آثار مشابه که در طول قرن‌ها به دست نویسندگان نوشته شده است، در خصوص شکرالله به‌وضوح مشهود است که این اطلاعات از کتاب‌ها به دست آمده است و ناشی از مسافرت‌ها یا تجربه شخصی وی نیست.

هدف از باب اول،^{۳۲} همانگونه که مؤلف بیان کرده است، شناخت عظمت خالق از طریق توصیف مخلوقات او، و در رأس همه آن‌ها انسان، است. هم‌چنین فهم انسان از نظر پیچیدگی و ماهیت دوگانه روح و جسم کامل‌ترین نشانه عظمت نامتناهی خالق است.

باب دوم کتاب نگاهی دارد به سلسله پیامبران و تاریخچه آن‌ها و به‌ویژه رسول اکرم (ص) که پایان‌بخش سلسله پیامبران است. این باب در واقع به مثابه مقدمه‌ای است برای سخن گفتن درباره رسول اکرم (ص) است. گویا همه پیامبران پیشین زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم کرده‌اند. در جهان‌بینی شکرالله ظهور رسول اکرم (ص) تحولی در حوادث تاریخ جهانی و نقطه عطفی در روایت تاریخ است. به همین سبب او خواننده خود را با سه باب کامل وارد این موضوع می‌کند. در این سه باب، شکرالله ابعاد مختلف زندگی پیامبر (ص) و جزئی‌ترین مسائل مربوط را، تا جایی که می‌تواند کنجکاو و توجه خوانندگان را سیراب کند، مطرح می‌کند.

باب سوم نگاهی به نسب پیامبر (ص) و اجداد وی تا جلد دهم دارد. در بررسی قبیله قریش، ارتباطات تبارشناسانه همه شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار حوادث مهم تاریخ صدر اسلام مورد توجه قرار گرفته است. بحث درباره نسب پیامبر (ص) ارزش زیادی برای بحث‌های باب‌های بعدی کتاب دارد.

باب چهارم محوری‌ترین بخش کتاب برای پرداختن به زندگی پیامبر (ص) است. با توجه به عنوان باب (در بیان میلاد محمد رسول الله و جمیع وقایع و احوال وی)، شکرالله مهم‌ترین رخدادهایی را روایت می‌کند که از تولد تا بعثت پیامبر در چهل سالگی را دربرمی‌گیرد. ولی بخش زیادی از این باب، که خود به هفت فصل تقسیم شده است، درباره ابعاد مختلفی از زندگی پیامبر به بحث می‌پردازد بدون این که به عنوان باب وفادار باشد. مؤلف در این باب درباره روایت‌های مختلفی از تولد پیامبر و والدین وی و ظاهر و چهره و حوادثی که بعد از دریافت وحی رخ داد، یعنی نگاهی به ترتیب تاریخی به حوادث مهم مکه قبل از هجرت و گسترش اسلام در مدینه، بحث می‌کند. تمرکز فوق‌العاده مؤلف بر

پیامبر در باب بعدی، باب پنجم، ادامه می‌یابد و درباره روابط خانوادگی پیامبر و همسران وی و فرزندان و نوادگان و خویشاوندان نزدیک صحبت می‌کند.

مؤلف در باب ششم درباره زندگی اصحاب پیامبر و علما و شخصیت‌های مهم دینی و تاریخی سخن گفته است. نخستین کسانی که در این قسمت مورد بررسی قرار گرفته‌اند «عشره مبشره» هستند؛ ده نفری که پیامبر به آن‌ها بشارت بهشت داده است.

باب هفتم دوره گسترده‌تری را دربرمی‌گیرد و مؤلف، افزون بر «عشره مبشره»، به زندگی نخستین صحابه پیامبر و فقها و محدثان پرداخته است. باب هشتم به زندگی فقه‌های چهارگانه (ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل) و مؤلفان صحاح سته (مالک بن انس و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی) اختصاص یافته است. باب نهم درباره اصول تصوف است و نگاهی مختصر به زندگی و تربیت مشایخ طریقت و بنیانگذاران طریقت‌های صوفیانه دارد.

باب دهم روایتی نوین و بازگشتی به عصر باستان است. در این باب زندگی‌نامه و فهرست مهم‌ترین حکیمان و طبیبان و فیلسوفان باستان و دستاوردهای آن‌ها، که غالباً از یونان باستان هستند، مورد اشاره قرار گرفته است. فهرست برگزیده مؤلف به شکل بارزی تأثیر و اهمیت این آثار را در دوران ابتدایی شکل‌گیری سنت فکری اسلامی نشان می‌دهد، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند طب و داروشناسی و گیاه‌شناسی و غیره.

باید توجه داشت که وقایع‌نگاری در شکل واقعی آن از باب یازدهم آغاز می‌شود. شکرالله در سه باب پایانی نگاهی تاریخی به دوران شاهان ایران باستان و سپس سلسله‌های بزرگ مسلمان از صدر اسلام دارد و در باب سیزدهم اثر خویش را با نگاهی به تاریخ حکومت عثمانی به پایان می‌برد.

۵. نسخه‌های خطی بهجة التواریخ

امروزه از متن فارسی بهجة التواریخ دو روایت تصحیح شده در نسخه‌های خطی وجود دارد. از روایت نخست تنها یک نسخه خطی در کتابخانه مسجد نورعثمانیه باقی مانده است. تا مدت‌ها گمان می‌کردند که این نسخه به خط شکرالله است، هر چند به‌هیچ‌وجه نمی‌توان با قطع و یقین چنین انتسابی را ثابت کرد. این روایت شامل بخش‌هایی از کتاب است که در نسخه‌های خطی دیگر وجود ندارد. از سوی دیگر، در این روایت باب دهم (اندر تواریخ مشاهیر حکمای متقدمین و فیلسوفان پیشین) وجود ندارد و در نتیجه این روایت به جای

سیزده باب دوازده باب دارد. از آن جایی که محتوای این روایت حکایت از آن دارد که نسخه خطی در اصل سیزده باب داشته است، می توان نتیجه گرفت که احتمالاً باب دهم در مرحله صحافی حذف شده باشد. دیگر نسخه های خطی بهجة التواریخ، از جمله نسخه موجود در انستیتوی بوشنیاک در سارایوو که تصویر آن در اختیار نگارندگان بوده است، همگی متعلق به روایت دوم هستند.

کتاب بهجة التواریخ به زبانی ساده و آسان فهم نوشته شده است و نسخه خطی انستیتوی بوشنیاک به خط نسخ جلی و خوانا نوشته شده بدون این که در نوشتن آن تصنع و تکلفی به کار رفته باشد. کاتب متن را با قلم سیاه و عنوان ها را با قلم قرمز به کتابت درآورده است و برخی اشتباه ها را در حاشیه تصحیح کرده است. ما برای خواندن متن، جز نسخه سارایوو، از نسخه کتابخانه ملی صوفیه (بلغارستان) نیز استفاده کرده ایم.

وجود بیش از بیست نسخه خطی از کتاب بهجة التواریخ نشان از آن دارد که این کتاب در سنت نسخه نویسی حکومت عثمانی مورد توجه و اقبال بوده است. باب سیزدهم کتاب در عصر سلطان بایزید دوم (ف. ۹۱۸ ق) به زبان ترکی ترجمه شده است و نسخه ای از آن در کتابخانه موزه بریتیش لندن به شماره ۱۱۱۵۵Or محفوظ است. نخستین ترجمه کامل به زبان ترکی در سال ۹۳۷ ق به دست مصطفی فارسی برای سلطان سلیمان اول انجام شد و مترجم نام محبوب قلوب العارفین بر آن نهاد.^{۳۳} مصطفی فارسی در ترجمه خود تغییرات مشخصی را اعمال کرده است؛ برای نمونه، به مدح و ثنای سلطان محمد و وزیر بزرگ وی محمود پاشا پرداخته است. نکته دیگر این است که مترجم رویدادهای پس از دوره تألیف کتاب را، در باب سیزدهم که مربوط به عثمانی هاست، به ترجمه خود نیفزوده است. البته این ترجمه ترکی مبنایی بوده است برای کتاب محمد زعیم با عنوان جامع التواریخ. وی کتاب خود را به سال ۹۸۵ ق به درخواست وزیر اعظم وقت محمد سوکولویچ برای سلطان مراد سوم تألیف کرد. محمد زعیم در حین نگارش این تاریخ چنان از اثر شکرالله استفاده کرده است که در بسیاری از جاها می توان تاریخ او را ترجمه بهجة التواریخ به شمار آورد.^{۳۴} شکرالله و تاریخ فارسی او اساساً اثری عثمانی نوشته شده به زبان فارسی است. محمد حاجی خلیل قونوی، منشی مشهور قضا، باب سیزدهم بهجة التواریخ را با تغییرات بسیار و افزودن اطلاعات و زبان عامیانه و برخلاف سبک ادبی شکرالله بازنویسی و به روز کرده است. وی در آغاز کتاب خود مطالبی را درباره سلجوقیان اضافه کرده و به درستی

معتقد است که انتقال حکومت از علاءالدین کیقباد به عثمان نقدپذیر است، در حالی که در مسائل دیگر دیدگاه شکرالله را در پی گرفته است.^{۲۰}

۶. نتیجه‌گیری

بهجة التواریخ نوشته شکرالله رومی نخستین کتاب تاریخ عمومی است که در امپراطوری عثمانی نگاشته شده است. یکی از نقاط اهمیت این کتاب این است که به زبان فارسی نوشته شده است و نشان از آن دارد که در آن عصر زبان فارسی در محافل علمی و سلطنتی عثمانی حتی بیش از زبان ترکی مورد توجه بوده است. البته این بدین معنی نیست که زبان ترکی در آن عصر زبانی ضعیف یا عقب‌افتاده تلقی شود. بررسی‌های ما نشان داد که علت نگاشتن این کتاب به زبان فارسی، علاوه بر رواج فارسی در آن سرزمین، به این دلیل بوده است که عثمانی‌ها خود را وارث و ادامه‌دهنده تاج و تخت سلجوقیان روم می‌دانستند و از آنجا که سنت نگارش به زبان فارسی در میان سلجوقیان روم وجود داشت، عثمانیان نیز می‌خواستند همین سنت را ادامه دهند. شکرالله رومی در این کتاب همین تلقی را تقویت کرده و شواهدی اعم از واقعی یا افسانه‌ای برای آن ارائه کرده است، هرچند پژوهش‌های امروزی نشان می‌دهد که توفیق عثمانیان به اندازه سلجوقیان نبوده است و البته برخی نویسندگان عثمانی بعد از شکرالله نیز، برای نمونه محمد حاجی خلیل قونوی، بر این اشتباه تاریخی تأکید کرده‌اند.

در این مقاله منابع مورد استفاده شکرالله رومی و نیز از اهداف و اغراض وی در نوشتن این کتاب سخن گفتیم. مؤلف از منابع بسیار زیادی در تألیف این کتاب بهره برده است که بسیاری از آن‌ها را نام برده و برخی را نیز نام نبرده است. از بررسی محتوای *بهجة التواریخ* و سخنانی که شکرالله درباره خود گفته است، به این نتیجه رسیدیم که هدف شکرالله این بوده است که در واپسین سال‌های عمر با نوشتن این کتاب و تقدیم آن به حاکم عثمانی به نان و نوایی برسد و زندگی خود را تأمین کند و به همین دلیل وقتی نوبت به تاریخ عثمانیان می‌رسد در بسیاری جاها واقعیت را با افسانه و اغراق آمیخته است.

کتاب *بهجة التواریخ* یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های سنت تاریخ‌نگاری عثمانی است و بر کتاب‌های پس از خود تأثیر فراوانی گذاشته است. تعداد زیاد نسخه‌های خطی باقی‌مانده از این کتاب و نیز ترجمه‌ها و اقتباس‌هایی که از این کتاب در کتاب‌های تاریخ‌نگاری به زبان ترکی صورت پذیرفته است، به‌تنهایی نشان‌دهنده اهمیت این کتاب در سنت

تاریخ‌نگاری عثمانی است. و البته برای ما ایرانیان نیز افتخاری است که مهم‌ترین کتاب تاریخی عثمانی به زبان فارسی نوشته شده است. امیدواریم در آینده نه چندان دور تصحیح متن فارسی این اثر مهم منتشر و در معرض دید خوانندگان فارسی‌زبان گذاشته شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. مهم‌ترین کتابی که تاکنون درباره اهمیت زبان فارسی در آسیای صغیر نوشته شده است، کتاب *زبان و ادب فارسی در قلمور عثمانی* نوشته مرحوم دکتر محمدامین ریاحی خوبی است، هرچند در خصوص *بهجة التواریخ* و نویسنده آن جز دو پاراگراف کوتاه چیز دیگری ذکر نشده است.
۲. دقیقاً در همین زمان، امیر علیشیر نوایی (ف. ۹۰۶ ق) - دولت‌مرد و شاعر نامدار دوره تیموری ساکن هرات - نخست با شاهکارهای منظوم و مثنوی خویش به زبان ترکی و سپس با نوعی بیانیه ادبی به نام *محاکمة اللغین*، در کنار عربی و فارسی، به زبان ترکی حق عضویت کامل در خانواده زبان‌های ادبی آن عصر را اعطا کرد.
۳. سلیمان بن کوتالمیش، نخستین حاکم سلجوقی روم، حکومت خود را در سال ۴۷۰ ق بنیان نهاد.
۴. بی‌تردید علاءالدین کیقباد سوم مهم‌ترین چهره در واپسین سال‌های حکومت سلجوقیان در آناتولی است، و ابعاد بحران‌های نظامی و سیاسی این دوره در این موضوع قابل مشاهده است که وی حداقل چهار بار، در سال‌های ۶۸۳ و ۶۹۲ و ۷۰۰ و ۷۰۴ ق، بر تخت شاهی سلجوقی نشست.
۵. مؤلف به جای کلماتی مانند فرمان و برات و بیورلدی از کلمه ترکی یرلیغ استفاده کرده است.
۶. در خصوص اصطلاح «جهاد در راه خدا» (یا «نظریه غزا») در اوایل حکومت عثمانی، که نخستین بار آن را پل ویتیک مطرح کرده است، نوشته‌های متعددی بر جای مانده است. تازه‌ترین پژوهش‌های علمی که این مسئله را مورد بررسی قرار داده‌اند، عبارت‌اند از:

Heath W. Lowry, *The Nature of the Early Ottoman State*, SUNY Press, New York, 2003, 197 pages;
Rudi Paul Lindner, *Explorations in Ottoman Prehistory*, University of Michigan Press, 2005, 152 pages.

۷. جالب است که شکرالله معمولاً تاریخ بر تخت نشستن و تاریخ مرگ برخی از حاکمان را با دقت فوق‌العاده - و به تعبیر مناژ «با دقتی شگفت‌آور و صحتی شک‌برانگیز» - ثبت کرده است، ولی تاریخ مرگ علاءالدین کیقباد را تلویحی بیان کرده است.

۸. این فرض را رؤوف یکتایبگ مطرح کرده است. بنگرید به:

Reuf Yetka Beg "Türk sazları", *Milli Tetebüler Mecmuası*, Sayı 4, pp. 136-137.

۹. مناژ در نهایت این نکته را مورد توجه قرار داده است. بنگرید به: Ménage, Vol. II, pp. 311-313.

۱۰. فهرست آثار شکرالله به اهتمام مراد بارداقچی تصحیح و منتشر شده است. بنگرید به:

Murat Bardakçi, *Şükruallah'in Risalesi ve 15. Yüzyıl Şark Musikisi Nazariyati*, Pan Yayıncılık, 2012, 318 pages.

۱۱. آتسیز با نقل این اطلاعات، خواننده را به متنی عثمانی به نام *تاریخ آماسیا* نوشته حسام‌الدین افندی ارجاع می‌دهد، ولی این کتاب نه تنها نظرات آتسیز را تأیید نمی‌کند، بلکه برخلاف نظرات او است. با توجه به این که آتسیز هیچ‌یک از ادعاهای خود را تصحیح نکرده است، به‌طور کلی نمی‌توان به دیگر ادعاهای او نیز اعتماد کرد.

12. Sara Nur Yildiz, "Historiography xiv. The Ottoman Empire", *Encyclopedia Iranica*, vol. XII, fasc. 4, pp. 403-411.

۱۳. نبرد کوزوو از تاریخ ۲۲ شوال تا ۲۵ شوال ۸۹۳ رخ داد. فرماندهی قشون برتر ترک‌ها بر عهده یانوش هونایدی، فرمانده مجاری بود.

۱۴. این بخش تنها در نسخه خطی کتابخانه نورعثمانیه (در استانبول) به شماره ۳۰۵۹ در اواخر باب دوازدهم آمده است.

۱۵. استفاده از واژه «تاریخ» در عنوان کتاب *بھیجته التواریخ* نشان از آن دارد که مؤلف برای تألیف این کتاب از منابع بسیاری برداشت و نقل قول کرده است. هرچند امروزه ما چنین تألیفی را فاقد اصالت و حتی شامل نوعی سرقت ادبی می‌دانیم، در گذشته یکی از ویژگی‌های مثبت و از امتیازات اثر تلقی می‌شده است. این نوع تألیف نشانگر آن است که مؤلف تمامی منابع را یافته و با دقت همه آن‌ها را خوانده و برای خوانندگان مطالب جالبش را جدا کرده و در اثر خودش آورده است.

۱۶. شکرالله به عنوان نمونه این آثار را از حوزه تفسیر نام برده است: *تفسیر قرآن نوشته منصور، عیون التفسیر نوشته شیخ شهاب‌الدین سیواسی، تفسیر کواشی، تفسیر فنون العیون، و تفسیر الکشف و البیان نوشته ثعلبی نیشابوری.*

۱۷. در این حوزه از *زبده الأصول* نام برده است.

۱۸. در بین منابع تاریخی که مؤلف از آنها استفاده کرده این آثار هم دیده می‌شوند: تاریخ مولانا حسن بن علی بن جمال با عنوان *قوت الارواح، تاریخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (البته کتاب بخاری از شاخه کتاب‌های مربوط به رجال و مشیخه حدیث است و اصطلاحاً تاریخ نیست، هرچند نام تاریخ دارد)، تاریخ ابن خلدون، تاریخ قاضی بیضاوی، تاریخ ابن جوزی، تاریخ مولانا شمس‌الدین هروی، تاریخ مولانا مجدالدین محمد عدنان.*

19. Nihad Sami Banarlı, "Ahmedi ve Dâsitan-i Tevârih-i Müluk-i Âl-i Osman", *Türkiyat Mecmuası*, VI, 1939, pp. 49-176.

۲۰. در این باره مؤلف می‌گوید: «بر سبیل ایجاز از بسیار [۸۶] اندکی بلک از هزار یکی التقاط کرد به نوعی که دقیقه‌ای از دقائق و لطیفه‌ای از لطایف و نصیحتی از نصایح که درج کرده‌اند فوت نشد.»

۲۱. همانند شکرالله و به فاصله نه چندان دوری بعد از وی، یکی از دانشمندان برجسته عثمانی به نام نشری (ف. ۹۲۶ق) چنین جهان‌نمایی با نیت نگارش تاریخ جهانی نوشت و آن را *کتاب جهان‌نما* نام نهاد. از نسخه اصلی که مؤلف به سلطان بایزید دوم تقدیم کرده است، تنها فصل ششم درباره تاریخ عثمانی باقی مانده است.

۲۲. ذکر برخی اهداف برای باب اول نشانه روشنی از استقلال این باب از سایر باب‌های کتاب است.

۲۳. از این اثر شماری نسخه خطی باقی مانده است، از جمله نسخه‌ای ناقص از سده دوازدهم هجری در کتابخانه غازی خسروبیگ ساریوو به شماره R-۵۸۱۰.

24. Franz Babinger, *Die Geschichtsschreiber der Osmanen und ihre Werke*, Leipzig, 1927, p. 99.

25. Ménage, Vol. I, pp. 102-107.

کتابنامه

رومی، شکرالله، بهجة التواريخ، نسخه خطی کتابخانه انستیتوی بوشنیاک - بنیاد عادل ذوالفقارپاشیچ در سارایوو، شماره ۷۳۹.

رومی، شکرالله، بهجة التواريخ، نسخه خطی کتابخانه ملی بلغارستان چیریلو و متودیه در صوفیه، شماره OP۷۹۵.

رومی، شکرالله، بهجة التواريخ، نسخه خطی کتابخانه نورعثمانیه در استانبول، شماره ۳۰۵۹. ریاحی، محمدمین (۱۳۶۹)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، شرکت انتشاراتی پازنگ.

[Hüseyin Nihâl] Atsız (2015), Üç Osmanlı Tarihi: Oruç Beğ Tarihi, Ahmedî, Şükrullah, Ötügen Neşriyat.

Ayla Demiroğlu (1992), "Behcetü't-tevâri" u: *TDA İslam Ansiklopedisi*, vol V, pp. 349-350.

Babinger, Franz (1927), *Die Geschichtsschreiber der Osmanen und ihre Werke*, Leipzig.

Banarlı, Nihad Sami (1939), "Ahmedî ve Dâsitan-i Tevârih-i Müluk-i Âl-i Osman", *Türkiyat Mecmuası*, VI, pp. 49-176.

Bardakçi, Murat (2012), *Şükrullah'in Risalesi ve 15. Yüzyıl Şark Musikisi Nazariyatı*, Pan Yayıncılık.

Fehim Nametak, Salih Trako: *Catalogue of Arabic, Persian, Turkish and Bosnian manuscripts of the Bosniak Institute*, Vol. I-II, Sarajevo - Zürich, 1997-2003.

Franz Babinger (1927), *Die Geschichtsschreiber der Osmanen und ihre Werke*, Leipzig, 447 pages

Halil İnalçık (1962), „The Rise of Ottoman Historiography“ in: *Historians of the Middle East*, ed. P.M.Holt and B. Lewis, Oxford University Press, pp.152-167.

Hasan Almaz, *Behcetü't- tevârî*: inceleme, metin, tercüme, unpublished doctoral dissertation, Ankara University, 445 pages.

Lindner, Rudi Paul, (2005), *Explorations in Ottoman Prehistory*, University of Michigan Press.

Lowry, Heath W., (2003), *The Nature of the Early Ottoman State*, SUNY Press, New York.

Mecmuayı Münşeât-i Feridun Bey ili Münşeât -i selâtn, ed. Feridun Bey et al, Vol. I-II, Dâru't-tibaati'l-âmire, 1265-1274 (1848-1857)

Necdet Öztürk (2011), *Osmanlı Sosyal Hayati (Saray Penceresinden 14-15 Yüzyıl)*, Yitik Hazine Yayınları, 204 pages

Nihad Sami Banarlı (1939), „Ahmedî ve Dâsitan-i Tevârih-i Müluk-i Âl-i Osman“, *Türkiyat Mecmuası*, VI, pp. 49-176.

- Pál Fodor (1984), „Aṣṣāḥīdī's Dāsitān as a Source of Early Ottoman History“, *Acta Orientalia Scientiarum Hungaricae*, Tomus XXXVIII (1-2), 41-54, pp. 41-54.
- Sara Nur Yildiz, "Historiography xiv. The Ottoman Empire", *Encyclopedia Iranica*, Vol. XII, fasc. 4, pp. 403-411
- Sara Nur Yildiz, „Ottoman Historical Writing in Persian, (1400-1600)“ in: *A History of Persian Literature, X: Persian Historiography*, ed. C. Melville, I.B. Tauris, London, pp. 436-502.
- Victor Louis Ménage (1962), „The Beginning of Ottoman Historiography“ in: *Historians of the Middle East*, ed. P.M.Holt and B. Lewis, Oxford University Press, pp. 168-179.
- Victor Louis Ménage (1961), *A Survey of the Early Ottoman Histories, with Studies on Their Textual Problems and Their Sources*, Volume I: Introduction and Survey, Volume II: Studies, unpublished doctoral dissertation, London University.
- Yetka Beg, Reuf (2008), “Türk sazları”, *Milli Tetebüler Mecmuası*, Sayı 4, pp. 136-137.
- Yildiz, Sara Nur (2006), *Encyclopedia Iranica*, “Historiography xiv. The Ottoman Empire”, vol. XII, fasc. 4, pp. 403-411.
- Джемшид Саџяр (1973), *Опис на персиџските рукописи в Народната библиотека „Кирил и Методиџ“*, София.

